

این بار به جای این که کم همه وسایلی که مثل باورها، رویاها، بت گذاشت ولی مادر

## دستفروش

بعضی چیزها همیشه گران است و با هیچ رکودی از قیمت نمی افتد. آن قدر با ارزشند که هرکسی در طول زندگی خود نمی تواند به آن دست یابد. نه می توان آن را در بهترین مغازه های تهران، گران خرید و نه ارزشش پیدا می شود. همانی که من آن را سنجی می دانم برای تشخیص آدم ها که شرافت نام دارد. شرافتی که وزنه ای سنگین برای شناخت آدم ها و جایگاه حقیقی شان است، برخی آن را از سفره پدر و مادر همراه دارند و بعضی هم در کوچه و خیابان، مشق شرافت می کنند.

پیدا کردن چنین آدم هایی شاید سخت باشد اما ناممکن نیست و می توان آنها را در شهر دید و شناخت، کسانی که شاید سقف بالای بساط شان، آسمان باشد و صدای شان در هیاهوی قیمت ها به گوش کسی نرسد اما همچنان تلاش می کنند تا سرشان جلوی خانواده شان پایین نباشد. شاید که توهم، بساط فروش شان را کوچک تر کند اما دل شان را هرگز.

از سوی دیگر، جمع دیگری را می شناسم که آنها هم به نوعی دستفروشنند اما با تفاوتی از زمین تا آسمان. این دسته از آدم ها، نه جنس و کالایی را حراج کرده اند و نه سرما و گرمایی را شرافتمندانه تحمل می کنند. اینها نه دست های شان، بلکه قلم های شان را حراج کرده اند. اختیار کلمات و قلم را به دست خریدارشان می دهند و بابت هر دروغی که می نویسند، پول های کلانی به جیب می زنند. اشتباهات را با کلمات، قشنگ می کنند تا درست دیده شود، نازیبا را زیبا می خوانند و قداست را به نفع خودشان زیر سؤال می برند. اینها در بازار زندگی، نه دستفروش بلکه دست، فروشند.



## خودفروش

مهم ترین قسمت وجود ما قلب، روح و تفکرات مان است. اینها را اگر از دست بدهیم، تبدیل می شویم به عروسک خیمه شب بازی یا حتی مجسمه هایی که شاید قد و بالای قشنگ و تراشه های چشم نوازی هم داشته باشند ولی درون شان پوک و خالی است! بعضی ها خودشان را می فروشند. این سؤال مهمی است که ما از چه تشکیل می شویم، طبیعتاً منظورم اعضای بدن مان نیست. ما به باورها و چیزهایی که برایش ارزش قائلیم، شناخته می شویم. پس اگر روی آنها پا گذاشتیم برای یک مشت دلار بیشتر؛ خودمان را فروخته ایم.

ممکن است امسال کسی را ببینی و باهم معاشرت گرم داشته باشید که سال بعد همین موقع وقتی توی خیابان به او می رسی دیگر نتوانی بشناسی اش و هیچ حرف مشترکی نداشته باشید که باهم بزنی حتی در نوع نگاه و احساس تان به یک ارزش مشترک مثل پرچم کشور.

این میان برخی ناخودآگاه دست به این اقدام می زنند ولی بعضی ها هستند که آگاهانه خودشان را می فروشند و دستمزد خوبی هم می گیرند. تنها عنصر مهم و حیاتی در زندگی شان پول است و بابت آن حاضرند شبیه آفتاب پرست ها روزانه رنگ عوض کنند، هر رنگی که رقم بیشتری داشت.

صبح به صبح که از خواب بلند می شوند، چک می کنند و می بینند که امروز چطور حرف بزنند و چند صد دلار دریافتی دارند. حالا چه فرقی می کند تیزی حرف های شان کجا را نشانه گرفته؟ روح و روان مردم با امنیت ملی. مهم پول است، پول.



## آدم فروش

بچه تر که بودیم، آدم فروش کسی بود که اگر اتفاقی در کلاس یا اکیپ های دوستی می افتاد، سریع می رفت پیش کسی که نباید و سیرتا پیاز ماجرا را لایم داد و بعدش هم همه تنبیه می شدند. بزرگ تر هم که شدیم، آدم فروشی

ماهیتش همان شکلی ماند اما چون آدم بزرگ ها قدرت بیشتری داشتند و وقتی خشمگین می شدند، می توانستند کارهایی بزرگ تر و ترسناک تر از اخم کردن و «قهر قهر تا روز قیامت» انجام بدهند و موضوعاتی که سرشان آدم فروشی می کردند بزرگ تر بود، تبعات آدم فروشی تغییر کرد.

خیلی ها در محل کارشان با همین آدم فروشی وزیر آب زنی خودشان را کشیدند بالا. خیلی ها، همین آدم فروشی در مقیاسی بزرگ تر، تبدیل شد به شغل شان. مثلاً همان آدم فروش ها یا جاسوس هایی که با شناسایی دانشمندان هسته ای و مهم ایرانی و بعد فروختن اطلاعات شان به سرویس های خارجی، باعث ترور آنها شدند یا آنهای دیگرشان که مسیرهای دور زدن تحریم را تا جایی که توانستند، مسدودتر کردند یا...



### وطن فروش

درباره برخی چیزها فکر می کنیم روی آنها مالکیت داریم. مثلاً همین جسم بیچاره که ممکن است هر بلایی سرش بیاوریم و اگر کسی هم گفت چرا این طور می کنی، بگویم بدن خودم است. مثلاً



حسین شکیب راد سردبیر نوجوانه

کسی که سیگار می کشد و گوشش بدهکار توصیه هیچ کسی نیست. این آدم ها حواس شان نیست که این بدن مال خودشان نیست و امانتی است که خدا در اختیارشان گذاشته است. بگذریم که حتی عده ای پارا از این هم فراتر گذاشته و دست به خودکشی می زنند. حالا ممکن است این خودکشی به معنی تلاش برای مرگ باشد یا نه از جنس خودفروشی و تهی شدن از همه ارزش هایی که به آنها اعتبار داده است. می گویند فرانسوی ها در علم حقوق سرآمد دولت های اروپا هستند. در ایام پس از پیروزی در جنگ هیچ محکمه و دادگاهی در فرانسه برگزار نشد تا هزاران زن که به جرم رابطه با نیروهای نازی و آلمان، دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده می شدند، از خود دفاع کنند. گویی مردم و حقوق دانان از پیش حکم خود را در مجازات این جماعت نگون بخت صادر کرده بودند. دولت فرانسه در ۸۰ ساله که از جنگ جهانی دوم می گذرد از این فاجعه نه خودشان فیلمی ساخته اند و نه اجازه دادند کسی به این سوژه بپردازد! اتهامی که به این زنان زده شد وطن فروشی بود. چیزی که این روزها مهرش روی پیشانی خیلی ها به ویژه گروه عمده ای از به اصطلاح سلبریتی ها خورده است. کسانی که نه تنها روح و جسم و زمان و افکارشان را به دیگران سپرده اند که گاهی برای پول، هر اقدامی علیه کشورشان می کنند و گرچه گاهی در ظاهر دم از حقوق مردم می زنند ولی خیلی زود روشن شد که دارند دم از حقوق خودشان می زنند. آن هم حقوق های چند هزار دلاری و حتی چند هزار ریال سعودی! این که برخی مردم عادی که تا امروز از پشت پرده و چهره واقعی این سلبریتی ها آگاه نبودند، کماکان در قامت طرفداری از آنها بر بیابند حرفی نیست اما بیشتر از هر چیزی، نوک پیکان به سمت سیستم قضایی کشور است و خیلی ها منتظرند ببینند برنامه جدی برای کنترل سلبریتی ها و یک تازی شان به خصوص در فضای مجازی وجود دارد یا نه. به هر حال من یکی معتقدم، وطن فروشی حتی از خودفروشی هم بدتر است. چرا که شاید بتوانی خودت را گول بزنی که جسم و روح مال خودم است، گرچه اول حرف گفتیم این تفکر هم غلط است؛ ولی لااقل می دانیم وطن یک سرمایه عمومی است و فروختن آن جرمی نابخشودنی.



### پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۳۱ ■ ۱۵ دی ۱۴۰۱

نوجوانه